

نکرده، رفتم در دیوانخانه، قدری گردش کرده، حاجب الدوله، امجدالدوله، امیر معظم، و جمعی بودند.

باری عضدالملک نیامده بود، معلوم نبود می آید یا خیر. سپهدار هم با وزیر داخله در همان بالا خانه های وزرات داخله در عقل و گهشان غوطه ور هستند و مشغول خرابی ایران هستند.

باری رفتم در مجلس «پرسنل»، ضیاءالملک جمعی از صاحب منصب های گُشته و گدا را جمع کرده بود، چند عدد میز شکسته (و) صندلی پاره گذارده اند، قملدان (و) چند تنگ آب خوری در روی میزها گذاشته اند (و) مشغول حکم کردن (بودند). سردار مؤید و سردار ناصر هم بودند.

سوار شده آمدم منزل امان الله میرزا معاون وزرات جنگ. نصرالملک رئیس محاکمات عسگریه و سردار شجاع را هم امروز دیدم، چند روز است آمده است، رفته بود تبریز، چندی گه خودش را خورد، بعد رفته بود به فرنگستان آنجا هم از گه فرنگی ها خورده بود، چند روز است آمده است.

دیگر از اخبار تازه، این است که حضرت اقدس دیروز به سلامتی تشریف برده اند به کامرانیه. سفارت روس هم آمده به شهر.

ناصر همایون را هم دیدم که چند روز است آمده است از زنجان. زنجان به حالت (خود) باقی است، شلوغ است، مثل سایر بلاد ایران.

جمعه ۷ شهر شوال ۱۳۲۲

امشب یک کاغذی یک نفر آورده بود دم خانه حاجی امین الخاقان داده بود و رفته بود که تمامش تهدید بود نسبت به من و حاجی امین الخاقان که «دست از کارهایتان چرا بر نمی دارید؟ تماماً برای نایب السلطنه کامران میرزا راپرت چی گری می کنید، دیگر

نباست بروید به در خانه، اگر رفتید شما را با طپانچه موزر خواهیم زد. به آجودان حضور هم بگوئید، او هم نرود»، از این مزخرفات نوشته بود. همین مردم زن... پدر سوخته بی دین (نوشته اند)، ولی به خواست خدا و ائمه خدا همه روز به در خانه می روم، هیچ اعتناء هم به این مزخرفات نمی کنم.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبردگی تا نخواهد خدای

شنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به اداره «پرسنل» برای ثبت کردن دستخطها و فرامین. باری رئیس که ضیاءالملک باشد نشسته بود. آصف السلطنه و شجاع السلطنه که سردار شجاع باشد (بودند). سردار معتضد او هم مأمور اردبیل شده است که برود.

باری نشسته، دستخطها و فرامین را ثبت کرده، بعد رفتم دیوانخانه. عین الدوله، نیرالدوله، آصف الدوله می آمدند بیرون. باری رفتم تاپیش عضدالملک. در عمارت ایض نشسته بودند. روزها دیگر در عمارت ایض می نشینند. نهارش را جدا کرده، تنها می خورد. بعد با حاجب الدوله سوار شده آمدم منزل.

آن چند فرامین که به صحه محمد علی شاه و مهر امیر بهادر و سپهسالار است ضبط می شود؛ باقی را ثبت می کنند و در کتابچه می نویسند.

یکشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار. خودش در یک اطاق دیگری خلوت کرده بود. سردار منصور و وزیر داخله پیشش بودند. بعد هم وکلای آذربایجان آمدند میانه سپهدار با تقی زاده مدتی است سخت بر هم خورده بود، چند روز پیش عضدالملک آشتی داده.

دوشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۷

صحراها بسیار باصفاست، کوه‌های ییلاقات را تمام برف زده سفید کرده است، مه در تمام کوه‌ها خوابیده، البرز را تا کمرکشش برف سفید کرده است، بسیار هوای خوبی است.

بالای ضرابخانه که رسیدم دیدم از عقب یک درشکه می‌آید، معلوم شد ظهیرالسلطان است می‌رود صاحبقرانیه خدمت ملکه ایران. چون فردا ظهیرالسلطان می‌رود به خراسان برای معاونت حکومت. یعنی در هر جا یک معاون برای حکومت می‌فرستند و یک نایب عدلیه و یک رئیس قشون، دیگر معلوم است حاکم بیچاره چه خواهد کرد. آجودانباشی پسر بزرگ سردار کل هم می‌رود برای ریاست قشون، یک نفر دیگر هم از این فکلی (ها) برای عدلیه. باری می‌روند یک خراسان (راکه) منظم است، آنجا را هم مثل سایر ولایات بکنند.

سه‌شنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. سعدالملک و دبیرالسلطان بودند. ناصر آوازه‌خوان هم با دبیرالسلطان آمده بود. در مراجعت با هم در توی درشکه نشسته آوازه‌خوانان آمدیم تا شهر. هوای خوبی بود، مهتاب هم معرکه می‌کرد.

چهارشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۷

حاجی امین‌الخاقان که رفته بود شکار، چیزی نزده بود، چیزی هم ندیده بودند. باری می‌گفتند صحراها پراست از شکارچی بختیاری، هیچ چیز هم یافت نمی‌شود. صرف نهار کرده، تمامش را در اندرون افتاده بودم، از زندگی دنیا هم سیر شده‌ام، بس است. مجددالوله هم آمد نتوانستم بروم بیرون، او را ملاقات کنم، آمد اندرون.

اعتمادالدوله پسر مرحوم عزتالدوله که از عینالملک بود مرحوم شده است. مجاهدین هم روزها باز انجمنی دارند، بعضی حرفها میزنند.

پنجشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که: مسئله اردبیل خیلی اهمیت پیدا کرده است، ستار خان هم گویا در آن صفحات است، گویا هم در محاصره باشد، ولی مردم جور دیگر شهرت می دهند. خمسه هم همین طور است ولی مثل پارسال امیر بهادر همان تلگرافات جعلی (را) درست کرده توی مردم انتشار می دهند.

باری اردبیل فتح شده، خمسه فتح شده ولی تمام ایران شلوغ و بی نظم است.

جمعه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: مسئله اردبیل خیلی مهم شده، ستارخان نوشته بوده است که اگر به من کمک نرسد یا کشته خواهم شد یا دستگیر. باقر خان هم از تبریز به کمک او رفته است.

امروز از اینجا یک دسته اردو رفته اند. امروز هم معز السلطان با مجاهدین زیادی و قدری از فوج زرند علاءالدوله با توپ و سوار حرکت کرده رفت. فتح السلطان کشیکچی باشی که حاکم اردبیل است او راهم شاهسوندها تکه تکه کرده اند. کار به جای بد دارد می رسد.

باری سید یعقوب شیرازی هم امروز در مسجد سپهسالار معروف به ناصری نطق کرده بوده است که کار اردبیل بد شده است.

سردارهای ملی، جوانان و مجاهدین رفته اند برای جلوگیری حضرات و نظم خمسه. گمان می کنم که به زنجان نرسند.

باری صدیق‌الحرم که در رشت بوده است و رئیس نظمیه آنجا بود، چند روز است آمده است طهران که باز برود، در منزل عیسی خان منزل کرده است. باری امان از دست این نوکرهای مظفرالدین شاه که هر چه می‌کنند، آنها می‌کنند.

باری عصری هم حاجی امین‌الخاقان آمده صحبت می‌کرد. پای نطق سید یعقوب رفته بود، (سید) گفته بوده است که من می‌روم به جنگ، اگر کشته شدم یکسره می‌روم بهشت و اگر زنده برگشتم که زم همه را خواهم... از مال پس و از جان عاصی (است) تمام این کارها برای پول است و مداخل!

شنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۲

از اخبارات تازه این است که: مجاهدینی که مأمور شده‌اند و می‌روند اردبیل امروز صبح ریخته‌اند توی طویله‌های مردم. تفنگ به روی مهترها و اجزای مردم (کشیده‌اند) که به ما اسب بدهید. از هر طویله یکی دو تا اسب برده‌اند. و از طویله من هم یک اسب ترکمنی خوبی که سواری خودم بود، برده‌اند. مهترها می‌خواستند ممانعت بکنند، تفنگ کشیده بودند که اگر ندهید تو را خواهیم کشت. از همه جا اسب برده‌اند. باری دیشب ناصرالملک هم وارد طهران شده‌اند با ممتازالدوله، که پیش از این رئیس مجلس بود.

معز‌السلطان هم امروز رفته به طرف اردبیل، کاغذی هم من به سپهدار در باب اسب نوشته فرستادم. حکمی نوشته فرستاد که اسب را بگیرند بیاورند. غلامحسین خان در دوندگی است (تا) اگر اسب را هنوز نبرده‌اند هر کجا به اسب رسید بگیرد بیاورد. باری امروز هم دختر مرحوم اتابک را برای شاهزاده اکبر میرزا (که) صارم‌الدوله باشد عقد کرده بودند. انشاءالله مبارک است.

یکشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۲۷

غلامحسین خان با «غلام بک» کالکسه‌چی رفته‌اند پی اسب، هنوز خبری از ایشان نشده‌است. نمی‌دانم تا به کجا رفته‌اند. عصری غلامحسین خان بهر شکلی بود اسب‌ها را گرفته آورد. حاجی مبارک خان خواجه هم آمده بود از جانب سروردوله احوالپرسی، حضرت اقدس هم دو سه مرتبه احوالپرسی کردند.

دوشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۷

تیرالسلطان، حاجب‌الدوله اعلیحضرت محمد علی شاه با معین دربار آمدند به احوالپرسی. قدری نشسته رفتند.

بعد همان مجاهدی که اسب را از طویله برده بود آمد که اسب کجاست؟ به طور تغییر می‌خواست یک اسب دیگری (را) ببرد. با هزار معرکه روانه‌اش کردیم. خلاصه شجاع‌السلطنه روز جمعه گذشته که رفته بود به حضرت عبدالعظیم گویا در بین راه «ابن بابویه» (با) یکی دو زن دعواش شده بوده است. دو سه تیر تفنگ برای زن‌ها انداخته بود، امروز در روزنامه ایران نو، به طور خوشی درج کرده (و) شجاع‌السلطنه را ضایع کرده بودند.

فاطمه خانم همشیره، که عیال اجلال حضور پسر عماد حضور است، امروز فارغ شده، یک دختر خداوند به او کرم فرموده انشاءالله برای این فامیل قدمش مبارک باشد.

سه‌شنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که انتظام‌الدوله هم از حکومت شاهرود و بسطام معزول شده است، رفته است به طرف مازندران.

چهارشنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۲۷

شنیدم که ام‌الخاقان مادر محمدعلی شاه که پیش (از) ماه رمضان رفته بود با عزت‌الدوله دخترش به قم، عزت‌الدوله مراجعت کرده و او رفته به طرف عتبات اما در بین راه مرحوم شده است.

پنجشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار، نبود. رفتم منزل وزیر داخله، عنایت‌السلطنه (و) اعلم‌الدوله آنجا بودند. عنایت‌السلطنه (که) رئیس بلدیّه است و اعلم‌السلطنه هم (که) سمت عضویت دارد در بلدیّه، آمده بودند آنجا، از برای گران کردن گوشت. حاجی حسین آقا هم بود. باری بعد وزیر داخله تشریف بردند به درِ خانه. به قدری خودش را حاجی علیقلی خان وزیر داخله گرفته است که من تا به امروز هیچ کدام از صدور و اتابکان را با این غرور و تکبر ندیده بودم. می‌خواهم بگویم هیچ شاهی را بدین طور ندیده بودم.

باری رفتم به درِ خانه، کسی نبود. هر یک از وزراء در وزارتخانه‌های خودشان بودند. قدری در توی باغ راه رفته، تا عضدالملک آمده رفت در عمارت ایض جلوس فرمود.

اشخاصی که بودند: من، امین‌السلطنه، امجدالدوله، اعتمادالسلطنه، بشیرالملک، اجلال‌السلطنه، مشیرالسلطان، منشی‌الممالک.
بعد سوار شدم، آمدم منزل.

چند روز است دزدی‌های غریب گرفته‌اند از کتابخانه دولتی و سرایدار خانه. از محقق‌السلطنه اسباب‌های طلا (و) بعضی جواهرات که در عمارت بوده است و اسباب‌های یشم و غیره و غیره. به قدر سی، چهل هزار تومان پیدا کرده، گرفته‌اند. در

بین راه حاجی علی رضا خان گروسی را دیدم، خداحافظی کرد که من هم می‌خواهم بروم به اردبیل، گفتم بیا رویت را ببوسم که دیگر رویت را نخواهم دید!

از اخبار تازه، این است که: گاری «منوسیون» و فشنگ (و) بعضی چیزها که می‌بردند به طرف اردبیل، در راه یکی دو تا بمب ترکیده، چندین نفر را کشته، فشنگ و چیزهای دیگر (را) ترکانده، تفنگ و اسباب‌ها را ضایع کرده (است)، گویا ستار خان هم فرار کرده است؛ کار اردبیل خیلی مهم و سخت شده است. رحیم خان سردار نصرت معرکه می‌کند. باری امروز، مرحوم مشیرالدوله محسن خان، دختر کوچکی داشته، برای پسر مرحوم اتابک عقد کرده‌اند، در همین همسایگی.

جمعه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۷

صرف نهار کرده، حاجی امین‌الخاقان بودند. بعد هم امان‌الله میرزا که در واقع معاون وزارت جنگ است آمد.

شنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم شمیران، کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیدم، کسی نبود. جز چند نفری از اجزای شخصی خودشان. باری رفتم بیرون (در) باغ نشانه گذاردند، چند تیر تفنگ انداختیم. ماشاءالله تفنگ‌های حضرت اقدس تماماً به نشانه خورد، بعد طپانچه انداختند، آنها را هم به نشانه زدند، من هم تفنگ انداختم زدم، طپانچه هم انداختم زدم. غروب مراجعت به شهر کردم، آمدم در خانه سپهدار، رفتم پیش سپهدار. فرمانفرما، ملک آراء، میرزا حسن رشیده، عباس میرزا پسر فرمانفرما که یازده سال بود در فرنگستان و لندن مشغول تحصیل بوده است و چند روز است که آمده است (بودند). دهساله بوده است که رفته به فرنگستان. بعد امان‌الله میرزا آمد (و) صولت نظام که حالا رئیس محاکمات عسگریه شده است.

یکشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که پیرم هم با مجاهدین زیادی با توپ و توپخانه مفصلی امروز می رود به طرف اردبیل و زنجان. انشاء الله این پدر... هم دیگر بر نخواهد گشت.

دوشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۷

بعد از نهار سوار شده رفتم به امیریه، خدا حافظی سرکار خاصه خانم. امروز به سلامتی باز می روند شمیران. بعد آمدم به منزل اقبال الدوله. باری بعد مستوفی الممالک آمد، قدری صحبت کرده، بعد من سوار شده آمدم منزل.

سه شنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۷

با سرکار معزز الملوک، امروز مهمان اقدس الملوک همشیره هستم. سوار شده رفتم، تا عصر آنجا بودم. بعد رفتم باغ انتظام السلطنه که میرزا صالح خان وزیر اکرم آنجا منزل دارد.

چهارشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم به در خانه. سپهدار. وزیر داخله، با جمعی در بالاخانه های وزرات داخله کمیسیون داشتند. رفتم دیوانخانه کسی نبود، اعلیحضرت همایونی هم اندرون بودند. رفتم پیش موق الدوله او هم در عمارت بلور، پشت نارنجستان است، آنجا دو سه روز است ناخوش افتاده است. رفتم از (او) احوالی پرسیدم، ناصر الملک، اعتماد حضرت، و معین حرم آنجا بودند. مستوفی بیوات هم بود، صحبت پیراهن زیر شلواری شاه را می کردند که چه بایست کرد. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل سپهسالار، نبود.

پنجشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم بیرون، هوا هم آفتاب خوبی بود. بعد سوار اسب شده رفتم دیدن ناصرالملک، نبود. بعد رفتم دیدن ظهیرالاسلام، رفته است به قیم استقبال آقای آقا سید عبدالله. باری از آنجا رفتم به منزل مؤیدالدوله. معین السلطنه پسر نظام الملک که داماد شاهزاده است و پسر شعاع الدوله آنجا بودند.

قدری روزنامه نوشته، یک گنجشک زدم، یکی هم سرکار معززالملوک. ماشاءالله زدند. خوب تفنگ می اندازند.

جمعه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم خانه عماد حضور دیدن همشیره، احوالپرسی. اجلال حضور پسر عماد حضور بود، بعد هم حاجی امین الخاقان آمد. قدری روزنامه نوشته. قوش هائی که حضرت اقدس به من داده اند «ترانش» را می خواستیم سیرکنیم، پرید رفت؛ بعد به زحمت شعبان خان پیدا کرد.

شنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتیم احوالپرسی ضرغام السلطنه، چند روز است ناخوش است. باری شیخ رئیس (و) جمعی آنجا بودند. از قراری که صحبت می کردند فردا آقای آقا سید عبدالله ورود خواهند کرد، اغلب از وکلا میل ندارند که آقا سید عبدالله ورود بکنند، یکسره بروند در مجلس و در واقع دستی به آنجا بیاندازند. گفته اند اگر آقا می خواهند تنها بیایند در مجلس و الا اگر بخواهند با جمعیت بیایند مانع خواهند شد، دور نیست که در مانع شدن اتفاقی بیافتد (و) نزاع واقع شود.

یکشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۲۷

درشکه خواسته، سوار شده رفتم برای استقبال آقا سید عبدالله، در بین راه جمعیت زیادی، کالسکه، درشکه، سوار الاغ، سوار، پیاده، زن، مرد، هر جور آدم که تصور کنید می‌رفتند، در واقع از قم همین‌طور رفته‌اند استقبال. واگن هم پر بود از جمعیت که می‌رفتند به حضرت عبدالعظیم. دم دروازه، دو طرف آئین بسته بود دروازه را هم چهلچراغ آویزان کرده بودند (و آئین بسته بودند. اطراف دروازه خیلی جمعیت بود. یک شتر برای قربانی دم دروازه حاضر کرده بودند. بیرون دروازه هم چند عدد چادر زده بودند، یکی را صنف بزازها، دیگری را سایر اصناف زده بودند. آنجا هم جمعیت زیادی بود.

یهودی‌ها، ارامنه، زن زیادی هم بیرون دروازه بودند تا آب انبار قاسم خان، ولی در راه همین‌طور جمعیت بود که سواره به انواع و اقسام می‌رفتند، پیاده هم حساب نداشت تا حضرت عبدالعظیم. آنجا را هم طاق نصرت زده بودند. جمعیت زن و مرد زیادی روی بام‌های دروازه حضرت عبدالعظیم پر بودند. درشکه و کالسکه دیگر حساب نداشت. باری نهار مفصلی و تهیه معتبری عضدالملک در دولت آباد علاءالدوله دیده است (که) آن طرف حضرت عبدالعظیم است.

باری رفتم برای دولت آباد، تا آنجا همین‌طور جمعیت وصل به هم بودند. کالسکه و درشکه متصل به هم بود. باری پشت قلعه دولت آباد از طرف دولت چادری زده بودند. پنج پوش بزرگ برای نهار زده بودند. سه پوش بزرگ زده بودند و شیرینی و میوه زیادی گذارده بودند. تنقلات زیادی در دور تا به دور چادر گذارده بودند. علاءالدوله، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، امجدالدوله، پسرهای عضدالملک، حاجب‌الدوله، مؤیدالدوله، سردار منصور، ملک‌التجار، وثوق‌الدوله، مستشارالدوله، لقمان‌الممالک، پسرهایش، پسرهای امجدالدوله. و جمعیت زیادی بودند.

خیلی ها رفته بودند تا کهریزک. عین الدوله، نیرالدوله، آصف الدوله و خیلی جمعیت دیگر رفته بودند. جلوترها تا سر زنجیر، جلوی آنجاها چادر زده بودند. قدری نشستم، بعد صدای زنده باد و صلوات بلند شد. معلوم بود آقا را می آورند. بعد آقا را ورود دادند؛ کالسکه دولتی برده بودند به استقبال با یدک های دولتی. باری آقا پیاده شده، چند نفر مجاهد دور آقا را گرفته بودند، که آقا را اذیت نکنند. مردم هجوم می آوردند، یک نفر در جلو آقا بود که خودش را مثل مجاهدین ساخته بود و می گفت زنده باد آیت الله، زنده باد آقای آقا سید عبدالله زنده باد آقای آخوند ملا محمد کاظم، زنده باد سلطان احمد شاه، زنده باد علمای مشروطه طلب، زنده باد وزرای مسئول.

قرمساق داد می زد و فریاد می کشید. باری از ورود آقا طوری شد که دور آقا تجیر کشیده بودند، چوب های تجیر شکسته، مردم وارد تجیر شدند. سید، آخوند، شاهرادگان، علماء و غیره تمام قاطی هم بودند. غوغای غریبی شده، باری رفتیم دست آقا را بوسیده، هیچ تغییر نکرده است شکلش. بعد آمدیم توی یک چادر دیگر که زده بودند و صندلی گذارده بودند، قدری نشسته آقایان طلاب رفتند سر نهار. ما دیگر نماندیم، آمده سوار شده رو به شهر آمدیم، ولی کالسکه و درشکه هم وصل بهم بود از طرف کهریزک می رفت رو به شهر. معلوم بود اغلب این حضرات از دیروز و پریروز و امروز جلو رفته بودند، حالا می روند به شهر. از طرف شهر هم همین طور سید و ملا و آخوند و پیش نماز و کاسب و غیره. و ارمنی متصل می رفتند. باری در دم دروازه حضرت عبدالعظیم جمعیت زیادتر شده بود، ارمنه زیادی هم با درشکه آمده بودند. دیگر دم حضرت عبدالعظیم راه نبود که آدم عبور کند.

به قدر صد نفر قزاق بی تفنگ از طرف دولت به استقبال آمده بودند و دم دروازه ایستاده بودند و منتظر ورود آقا بودند.

نزدیک دروازه جمعیت زیادتر شده بود، خیلی به اشکال وارد شهر شدیم. آقا

سید محمد مجتهد هم بعد از نهار خواهد آمد.

باری روی بام‌ها زن‌ها جا گرفته بودند، از طرف پا قاپق و میدان کاه‌فروش‌ها خواهد رفت به طرف مترلش. در بین راهش همین‌طور طاق نصرت بسته‌اند، سر بام‌ها در معابرش جمعیت ایستاده، منتظر آقا هستند.

باری فردا که اول ماه است مجلس شورای ملی منعقد می‌شود. بندگان همایونی، شاهزادگان، سفرای خارجه، علماء، وزراء، اعیان، صاحب‌منصب‌ها می‌روند با لباس تمام رسمی. مشغول هستند مجلس را زینت می‌دهند، مبل می‌کنند، آئین می‌بندند، طاق نصرت مفصلی در جلو در مجلس بسته‌اند، قشون هم از دم در باب همایون تا در مجلس خواهد ایستاد. مجاهدین و بختیاری‌ها هم جلو در مجلس صف خواهند بست. گفتند که آقا سید عبدالله هم یک ساعت به غروب مانده با تشریفات، سوار و کالسکه دولتی که سرش را خوابانده بوده است وارد شده بود به خانه‌اش. در بین راه هم خیلی شلوغ بوده است.

دوشنبه غره شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

صدای موزیک (و) داد و بیداد مردم از طرف مجلس بلند بود. تفصیل ورود شاه از این قرار است:

از در اندرون تا در مجلس دو طرف خیابان‌ها سرباز (و) قشون صف بسته بودند. (با) سوار و قراق. دم در مجلس هم بختیاری (و) مجاهد بودند. سفرا (و) بعضی از وزراء (و) بعضی از شاهزادگان (و) چند نفری از صاحب‌منصب‌ها که دعوت شده بودند با لباس رسمی بودند، عضدالملک هم توی کالسکه بزرگ پهلوی شاه نشسته بوده است و مثل نعش با مردم تعارف می‌کرده، از قرار تعارفش مضحک بوده است و یک جبهه هم پوشیده بوده است. علماء هم بوده‌اند. وقت نطق کردن که بایست عضدالملک نطق کند،

نطقش را نوشته بوده است. خودش که نمی تواند بخواند، وقتی که می خواسته است از جیبش در بیاورد گم کرده بوده است. مدتی گشته بوده است بعد از آن که کاغذ زیادی از جیبش بیرون آورده است آنوقت پیدا کرده، داده بود به سپهدار او خوانده بود. بعد نطقش را خواهم نوشت.

در وقت آمدن، توی کالسکه، شاه یک وری نشسته بوده است، در واقع پشتش را به عضدالملک کرده بوده است. باری وارد مجلس که شده بوده است، دم صندلی ایستاده بوده است. علماء، سفراء، وزراء و سایرین هر کدام در سر جای خود ایستاده بودند. به قدر بیست دقیقه بعد تشریف برده بودند، ولی در مراجعت بندگان همایونی تنها تشریف برده بودند. بعضی از مدارس هم آمده بودند پیش سپهدار و وکلا نطقی کرده بودند. بعد سربازها در جلوی سپهدار و وزیر داخله دفیله کرده بودند (و) رفته بودند. بعضی ها هم شنیدم امروز حمایل آبی انداخته بودند. گفتند اجلال السلطنه و معتمدالخاقان حمایل آبی انداخته بودند، معلوم نیست که چه وقت به آنها مرحمت شده است و اگر مرحمت شده کی به آنها مرحمت کرده است! باری مبارکشان باشد! شب راهم در جلوی مجلس چراغان (و) آتش بازی مفصل کرده، جمعیت زیادی زن و مرد به تماشا بودند.

سه شنبه ۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

رفتم دیدن آقا سبد عبدالله. وزیر داخله آنجا بود. حیاط اندرونیش را چادر زده اند برای پذیرایی مردم. جمعیت چندانی نبود. بعد برخاسته، آمدم سر راه منزل ناصرالملک، چون از او دیدن نکرده (بودم). صدرالملک، امین دفتر، پسر بصیرالملک کاشی آنجا بودند. بعد هم «مسیویزو» که مال وزرات مالیه است آمده، آرشاک ارمنی پدر سوخته آمد. امشب و فرداشب هم در مجلس چراغانی است، موزیک می زنند.

چهارشنبه ۳ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم به کامرانیه. حضرت اقدس شب را هم نگذاشتند به شهر بیآیم. من را نگاه داشتند. هوای شمیرانات بسیار با صفاست.

پنجشنبه ۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. صرف نهار در حضور مبارک شده ظل السلطنه هم آمدند، نیم ساعت به غروب با ظل السلطنه سوار شده آمدیم به شهر.

جمعه ۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که: اغلب از وزراء تغییر می‌کنند، مسئله اردبیل هم گویا قشون روس وارد اردبیل شده، آستارا و اردبیل را متصرف شده‌اند، گویا رحیم خان و سایر شاهسوندها متفرق شده‌اند، گویا پیرم هم دور خمسه را محاصره کرده، می‌خواهد بیچاره آقای ملا قربانعلی را بگیرد و او را هم مثل شیخ فضل‌الله بیچاره بکشد، تا قادر متعال به چه مشیتش قرار گرفته باشد.

شنبه ۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که: اردبیل را قشون روس الان متصرف هستند، سه هزار نفر قشون روس در اردبیل و آستارا هستند. رحیم خان (و) سایر شاهسوندها متفرق شده‌اند. روس‌ها می‌گویند هر وقت حاکم فرستادید ما اردبیل را به شما تسلیم خواهیم کرد.

باری (در) زنجان، آخوند ملا قربانعلی را بعضی‌ها می‌گویند به درجه شهادت رسانده‌اند، ولی انشاءالله دروغ است. بعضی‌ها می‌گویند فرار کرده (و) به جهان‌شاه خان

پناهنده شده است. دو نفر ژاندارم هم گویا در زنجان کشته شده است. گفتند اغلب مردم (و) ژاندارم‌ها سیاه پوشیده‌اند (و) بازوهایشان را علامت سیاه بسته‌اند مثل فرنگی‌ها. اغلب کمیته‌ها هم ختم گذارده‌اند (ولی گفتند از اهل زنجان خیلی کشته شده است، دیگر صحتش معلوم نیست.

یکشنبه ۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

از قرار معلوم مازندران هم شلوغ شده است و بهم خورده است. از اخبارات تازه، این است که یدالله میرزا برادر تاج‌الدوله دیروز خودش را با طپانچه کشته است، چون قدری از مرحوم عصمت‌الدوله طلب داشته و قدری هم از اعتصام‌السلطنه و خان معیرالممالک، هیچ کدام از این‌ها بابت حسابش به او نداده‌اند. تاج‌الدوله هم که بیچاره چیزی ندارد و یدالله میرزا هم (که) پریشان شده بود، دیروز خودش را می‌کشد، طپانچه را می‌زند به دهنش. باری آدم خوبی بود، توی برادرهای تاج‌الدوله از همه بهتر این بود. رفتم برای تماشای «سینموتوگراف» آنتوان، آنجا آرامنه امشب بودند از مسلمان‌ها پذیرائی نمی‌کردند، فقط آرامنه بودند. بعد رفتم خیابان لاله‌زار «سینموتوگراف» روسی خان، اگر چه جا و مکان روسی خان خیلی بهتر است، ولی پرده‌های خوب تماشائی ندارد.

دوشنبه ۸ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

هوا آفتاب بود، آقا میرزا آقا خان و سایرین که همه روزه هستند بودند. تا وقت ظهر بیرون بودم، آمدم اندرون، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری برخاسته رفتم بیرون.

سه شنبه ۹ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۷

از اخبارات تازه، این است که: دیروز وکلا قسم می‌خوردند. مستشارالدوله، رئیس شده، مؤتمن‌الملک که چند روز بود موقتی رئیس شده بود حالا مستشارالدوله رئیس شده است. دیگر از اخبارات تازه، این است که: پیرم وارد خمسه شده، از قرار معلوم زنجان را هم توپ بسته خیلی خرابی کرده، آدم زیادی هم کشته شده، مسلمانان زیادی هم مقتول شده‌اند. گویا آخوند را هم به درجه شهادت رسانده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند فرار کرده است. باری گویا در زنجان دار هم برپا کرده‌اند. معلوم نیست کدام بیچاره را می‌خواهند به دار بزنند. مبلغ‌گرافی هم می‌خواهند از رئیس آنجا پول بگیرند. باری گفتند پیرم زن‌های مقتولین را یک روز دعوت کرده. باری از این اخبار در شهر شهرت دارد. بعضی‌ها غیر از این می‌گویند. می‌گویند برعکس این است که می‌گویند و در روزنامه‌های می‌نویسند، می‌گویند که مجاهدین را کشته، باقی فرار کرده‌اند به طرف رشت، پیرم هم زخم‌دار شده است.

قشون روس که آمده است به اردبیل، رحیم خان هم به طرف خمسه می‌خواهد برود. روس‌ها هم به کلی آستارا و اردبیل را ضبط کرده‌اند و اعلان هم کرده‌اند که هر کس عرضی دارد به قنسل‌خانه بگوید. از یک طرف روزنامه‌ها چیز دیگر می‌نویسند، به عین حکایت پارسال امیربهادر نامرد شده است (و) محمدعلی شاه بی‌همه چیز. هر ساعت بیچاره ستار خان را می‌کشند، ولی خدا شاهد است مشروطه خواه حقیقی من هستم، فقط منظورم عدالت (و) راحتی این مردم (است). حالا هر کسی به یک لباس اسباب اذیت این یک مشت مردم بیچاره می‌شود.

رفتیم به «سینموفتوگراف» آنتوان، پرده‌های خوب نشان داد، خوراک‌های خوب

هم صرف شد.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذیقعه ۱۳۲۷

گفتند برادر آصف الدوله مرحوم شده است، بعد از تحقیق که کدام یک از برادرهایش بوده معلوم شد (که) علی خان معزز الدوله مرحوم شده، بسیار آدم صحیحی بود. سوار شده رفتم سر ختمش. عین الدوله، نیرالدوله، وزیر مخصوص، علاءالملک، صدرالسلطنه، ممتحن الملک، آصف السلطنه، بشیرالملک، امیرمعظم (و) جمعی بودند. بعد عین الدوله ختم را برجید.

امروز در مجلس شورای ملی برای انتخاب نیابت السلطنه گفتگو بوده است، دوباره با خود عضدالملک شده (است).

پنجشنبه ۱۱ شهر ذیقعه ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم رو به خانه معیرالممالک دیدن تاج الدوله. در مجلس جمعیت زیادی دیده شد. قزاق، شاطر، ژاندارم، فراش، پلیس، خیلی تعجب کردم، همه چه تصور کردم که شاه تشریف آورده اند. بعد که پرسیدم معلوم شد عضدالملک نایب السلطنه است. چون تا به حال موقتی بوده (است) حالا در مجلس رأی دادند به خودش. در واقع حالا نیابت سلطنت دارد. آمده در مجلس هم برای نشکر و هم برای خوردن قسم. با تشریفات سلطنتی آمده بوده است.

فراش، شاطر، قزاق، پلیس، ژاندارم با تجمل زیادی، کالسکه شش اسب روباز سوار بوده، آمده در مجلس قسم خورده رفته، باری رفتم منزل معیرالممالک، بعد رفتم پیش تاج الدوله.

جمعه ۱۲ شهر ذیقعه ۱۳۲۷

آفتاب خوبی بود، حاجی امین الخاقان، اخوان و آدمها بودند، آمدم اندرون رفتم حمام.

شنبه ۱۳ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک نیامده بود. آدم معروفی نبود. موثق الدوله، سردار مؤید، آجودان حضور و سایرین غیر معروف سرگردان بودند. بعد عضدالملک آمد، به اتفاق رفتیم به حضور بندگان همایونی. مشغول خواندن درس بودند با حضرت ولیعهد با ملاباشی و ذکاءالملک. بعد آقای آقا میرمحسن برادر صدرالعلماء که با آقا سید عبدالله در کربلا بود، از طرف آخوند ملاکاظم خراسانی یک لایحه آورده بود (که) چندین فصل بود، در واقع هم نصیحت و هم دستورالعمل مذهبی.

یکشنبه ۱۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

امروز حضرت اقدس هم به سلامتی از کامرانیه بکلی به شهر آمد (و) به امیریه ورود نمودند.

دوشنبه ۱۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

سوار شده رفتم منزل سپهدار، جمعی آنجا بودند. صدرالعلماء، ظهیرالاسلام، آصف الدوله، سردار فیروز که رفته بود خمرسه دیروز مراجعت کرده، پسر سردار فیروز که از دختر آصف الدوله است و دو سال بود (که) در فرنگستان بود و تحصیل می کرده است، صاحب اختیار قدیم، بشیرالملک، سپهسالار، برادر سردار فیروز. خود سپهدار هم اول اندرون بود، بعد آمد. دم در اندرون. یک آلاچیق ترکمانی زده بود (و) آنجا خلوت داشت. بعد صدرالعلماء با ظهیرالاسلام رفتند پیش سپهدار، مدتی آنجا بودند. نزدیک ظهر بود، سپهدار آمده در عمارت نشسته، قدری صحبت کرده، عارض و معروض آمدند و می رفتند.

باری من هم از ریاست گاردی‌ها استعفا کرده بودم (و) مدتی بود (که) مشغول

گفتگوی این کار بودم. امروز استعفایم قبول شده است.

امروز دو نفر از قزاق‌های روسی مست کرده بودند. دم میدان مشق چند تیر تپانچه خالی می‌کنند، مردم بیخود فرار می‌کنند، دکان‌ها را می‌بندند، خیابان چراغ‌گاز که بکلی به هم می‌خورد.

باری درباره زنجان سردار فیروز صحبت می‌کرد، معلوم شد (که) تمام این تفصیلات دروغ بوده است، یعنی نه این طورها که شهرت داشت. وقتی که «پیرم» وارد شهر می‌شود، توپ می‌بندد، آخوند می‌بیند که اگر ایستادگی بکند، آدم زیاد کشته می‌شود و بی‌جهت خونریزی می‌شود بی‌خبر از شهر می‌رود طرف دهات جهان‌شاه خان. در واقع به او پناهنده می‌شوند. یک نفر ژاندارم کشته می‌شود، ولی گویا دروغ باشد. از اهل خمسه هم می‌گویند دو نفر کشته شده، ولی این هم دروغ (است) بیشتر از این‌ها کشته شده است. آخوند را هم گویا می‌آورند به طهران. رجال خمسه از قبیل اسعدالدوله و غیره را گرفته پول از آنها می‌خواهند.

سه‌شنبه ۱۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم امیریه. حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، اعتضادالدوله و پسرش بودند (و) سایر اجزای شخصی حضرت اقدس بودند. سعدالملک هم بود.

چهارشنبه ۱۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۷

کاغذی از مجلس به من نوشته بودند که اطاق‌هایی که شما دارید (و) پشت مجلس است، خالی بکنید (و) به تصرف مجلس بدهید. خیلی تعجب کردم. یعنی چه؟ باری جوابی داده شد تا بعد خداوند متعال به چه مشیتش اقتضا فرموده باشد.